

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال پنجم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۹۲

(ص ۱۴۸-۱۲۷)

بهاره فضلی درزی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه تهران

دکتر محمد منصور طباطبایی**

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه تهران

آداب خانقاه بابا فریدالدین گنج شکر (شکر گنج)

چکیده

عرفان اسلامی از آغاز تا کنون گرایش های فکری متعددی در خود داشته است و بر همان اساس طریقت ها و فرقه های مختلفی در آن پا به عرصه وجود گذاشته اند. یکی از این فرقه ها، طریقه ی چشتیه در شبه قاره است که پیروان فراوانی در شهرهای مهم آن از جمله پنجاب، هانسی و دهلی داشت و از تشکیلات رسمی و نظام خانقاهی ویژه ای برخوردار بود. از معروفترین خانقاه های چشتیه در قرن هفتم، خانقاه شیخ فریدالدین گنج شکر معروف به بابا فرید (۶۶۴ ه) در شهر آجودهن، پاک پتن شریف، بود.

این پژوهش درصدد بررسی پاره ای از آداب و سنن درون خانقاه شیخ فریدالدین مانند کیفیت مرید گرفتن و بیعت کردن، مقراض کردن و کلاه دادن ... است. بررسی و پرداختن به مسأله ی آداب و رسوم فرقه ای خاص، از جنبه های فرهنگی و اجتماعی حائز اهمیت است و از این طریق می توان به میزان پابندی پیروان یک فرقه به سنن قبلی، حدود تغییرات، موارد جایگزین شده، علل آن و نیز نحوه خروج یا شیوع انحرافات در بین آنان پی

برد.

*Email: baharedarzi@iran.ir

**Email: mansoor@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۲۷

تاریخ دریافت: ۹۱/۸/۲۲

در این مقاله، آداب خانقاه بابا فرید بر اساس مندرجات یکی از نسخ راحت القلوب اثر نظام اولیا، شاگرد و خلیفه وی، هم چنین کتاب اسرار الاولیا اثر مرید و داماد و جانشین وی بدرالدین ابواسحاق بررسی شده است.

کلید واژه ها: "چشتیه"؛ "فریدالدین گنج شکر"؛ "آداب خانقاهی"

مقدمه

چشت بر وزن خِشْت نام قریه ای است در هرات (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۷۱۳۷) بنیانگذار این فرقه را ابواسحاق چشتی شامی (۳۲۹ه.ق) می دانند و اصل آن را به ابراهیم ادهم می رسانند. (شیرازی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۰۹) مؤسس آن را در هندوستان خواجه معین الدین چشتی (۶۲۷ه.ق) معرفی کرده اند. پایبندی به شریعت، توجه و تأکید بر طلب علم و علاقه ی وافر به سماع را می توان از اصول اساسی این فرقه شمرد. به گفته ی جامی در نفحات الانس، صوفیان چشت به نظر شیخ الاسلام انصاری هروی ملامتی هستند. «شیخ الاسلام گفت: من هیچ کس ندیدم قوی تر در طریق ملامت و تمام تر از احمد چشتی. چشتیان همه چنان بودند، از خلق بی باک و در باطن سادات جهان.» (جامی، ۱۳۸۶/۳۴۵) البته شفیع کدکنی با توجه به فراین تاریخی، عنوان ملامتی را به چشتیان دور از حقیقت تاریخی می داند و جغرافیای واقعی ملامتیان را در همان خراسان قرن سوم و ناحیه نیشابور معرفی می کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۳۱)

نشر تعالیم چشتیان و گسترش عقاید و اندیشه های آنان بیش از همه مرهون خدمات شیخ فریدالدین شکر گنج و نیز شیخ بدرالدین غزنوی است. (نظامی، ۱۹۷۵: ۱۵۴) آخرین بارقه های حیات چشتیه در هندوستان در زمان خواجه خواجه محمد گیسودراز (۸۲۵ه.ق) از خلفای خواجه محمود چراغ دهلوی (۷۵۷ه.ق) بود. (زرین کوب، ۱۳۸۰، ۲۲۲ و آریا، ۱۳۸۳: ۱۷۴)

پیشینه ی تحقیق

به برخی از عقاید این سلسله درباره ی مواردی مانند کیفیت سماع، مرید و مراد، قوالی و... در کتب دیگر به اجمال پرداخته شده است. از آن جمله می توان به کتاب

"طریقه ی چشتیه در هند و پاکستان" اشاره کرد که نویسنده بخش مجزایی را به عقاید و آرای این فرقه اختصاص داده است. (آریا، همان: ۱۹۱-۲۱۹) و هم چنین "دانشنامه ی جهان اسلام" ذیل تصوّف در شبه قاره هند به بررسی سیر عقاید همه فرقه‌های تصوّف اسلامی هند از جمله چشتیان از آغاز تا افول پرداخته است. (عادل، ۱۳۷۵، ج ۷: ۵۰۳۰) این جستار قصد ورود به بحث بیان عقاید را ندارد و تنها در پی بررسی سنن رایج در درون خانقاه های چشتیه است؛ اگرچه پاره ای از این سنت ها مثل نحوه ی مرید گرفتن و خلیفه قرار دادن با عقاید و تعالیم این فرقه، پیوند ناگسستنی دارند.

در پژوهش های دیگر به جزئیات آداب و رسوم درون خانقاهی پرداخته نشده است. این جزئیات را در بسیاری از ملفوظات به جا مانده از اولیا و مشایخ این فرقه می توان یافت؛ مانند رسم دست بوسی که در "خلاصه ی العارفین" ملفوظات و سخنان بهاءالدین زکریای ملتانی (۶۶۶ ه.ق) به کرات آمده است و وی سابقه ی آن را به حسن بصری می رساند. (محمود زیدی، ۱۳۵۳: ۱۴۶) هم چنین در "فوائد الفؤاد" ملفوظات نظام اولیا اثر مرید وی حسن سجزی (۷۳۸ ه.ق) آدابی مانند بیعت کردن، موی سر تراشیدن را به وفور می توان یافت. دسته ی دیگر کتب تراجم و شرح احوال است که درباره ی آداب درون خانقاهی مشایخ چشت به ویژه بابا فرید در آن مطالبی آمده مانند "خواجگان چشت" یا "سیر الاقطاب" که به دلیل قدمتش می تواند در خور توجه باشد. از لا به لای این آثار هم می توان به برخی از آداب و سنت های مشایخ چشت پی برد؛ از جمله "اخبار الاخیار فی اسرار الابرار" اثر محدث دهلوی و مجلد دوم "طرائق الحقایق" اثر معصومعلیشاه.

روش تحقیق

روش انجام این پژوهش کتابخانه ای است و مطالب به دست آمده، طبقه بندی و سپس تبیین شده است. در آغاز ۵ نسخه از راحت القلوب، سه نسخه از کتابخانه ی دانشگاه تهران و دو نسخه از کتابخانه ی مجلس شورای اسلامی بررسی و با ملفوظات دیگر شیخ تحت عنوان "اسرار الاولیا" مقایسه شد. گفتنی است از آنجا که بحث اختلافات نسخه ای در بیان آداب، مدّ نظر نبوده است یکی از این ۵ نسخه که قدیمی ترین و درست ترین نسخه ی

محسوب می‌شد، به عنوان محور کار قرار گرفت و همه‌ی ارجاعات درون متنی بر اساس همان نسخه به شماره ۱۱۳۳/۲ از دانشگاه تهران است. تنها زمانی که تفاوتی در معنا و یا تمایزی در سنن مورد بحث وجود داشت به نسخ دیگر اشاره شد. موارد مطرح، برای بررسی تفاوت‌ها و نشان دادن بهتر جزئیات در نحوه اعمال سنت‌ها با آثار اولیای دیگر چشت از جمله فوائد الفوائد، ملفوظات نظام الدین اولیا و خلاصه العارفین ملفوظات بهاء الدین زکریا مرید بختیار کاکلی و برادر معنوی شیخ سنجیده شد و در نهایت پاره‌ای از مهمترین و متداول‌ترین این رسم‌ها که بسامد بالایی داشتند، انتخاب و مورد تحلیل قرار گرفته است.

شیخ فریدالدین شکر گنج (گنج شکر)

شیخ فریدالدین دهلوی (۶۵۴ ه.ق) ملقب به شکر گنج یکی از مریدان معروف قطب الدین بختیار کاکلی است. وی خلفای بی شماری در هندوستان و خراسان داشته که از آن میان، دو تن ملفوظات وی را جمع‌آوری کردند؛ یکی نظام الدین اولیا در اثر ارزشمند "راحت القلوب" و دیگری درویشی به نام (بدر اسحاق) در "اسرار الاولیا" که وی، شاید همان داماد و خلیفه‌ی شیخ باشد. در راحت القلوب تصویر انسانی ساده و بی تکلف از شیخ نمایانده می‌شود؛ بابا فرید را عارفی حنفی می‌بینیم که تمام تلاش وی در راستای پایبندی به شریعت و کتاب و سنت است. به قول صاحب عوارف «هر آن کس که دعوی مقامی یا حالی کند که نه موافق کتاب و سنت باشد آن دعوی وی زور و کذب و افترای محض باشد.» (سهروردی، ۱۳۸۶: ۲۲۱) شاید از همین روست که شیخ تا پایان عمر خویش دست از پایبندی به اصول پیشینیان خود نکشید. چشتیه از آن فرقه‌هایی است که شریعت را بر طریقت مقدم می‌شمردند و فریدالدین نیز از آن دسته مشایخی بود که بر سنت پیران خود عمل می‌کرد. در راحت القلوب می‌گوید: «اگر امروز بر متابعت ایشان نرویم و کار بر متابعت پیران خود نکنیم فردا این روی، چگونه ایشان را بنماییم.» (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۸۰ ب)

از سوی دیگر، مسافرت‌های بسیار شیخ در میان طوایف پنجاب، موجب نفوذ بیشتر چشتیه و نشر اسلام در شبه قاره شد و طریقه‌ی چشتیه را از یک سلسله‌ای محدود به نوعی

نهضت تبلیغ دینی تبدیل کرد تا آنجا که جماعت خانه ی وی محلّ رفت و آمد طوایف مختلف از مسلمان و هندو و جوکی و کافر گشت. (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۱۸-۲۱۷) البته تلاش های معین الدین حسن سجزی و مریدش بختیار کاکای (۶۳۳ ه.ق) و شاگردش بهاء الدین زکریای ملتانی (۶۶۶ ه.ق) را که میان سلسله ی چشتیه و سهروردیه پیوند ناگسستنی ایجاد کرد، نباید نادیده انگاشت. در این بین آزاد اندیشی، وسعت نظر و مدارای شیخ در برخورد با سایر عقاید و دیدگاه ها، سهم افزون تری در گرایش دیگران به این فرقه داشت؛ این تسامح وی تا حدی بود که اجازه می داد جوکی ای به مریدانش تعلیم دهد. تأویلات و تأملات به جای شیخ هر چه بیشتر نحله ها و مذاهب و اندیشه های متفاوت و مختلف هندو را در یک مکان گرد هم آورده تا به معنی راستین کلمه « کفر و دین در رهش پویان/ وحده لاشریک له گویان» باشند.

آداب خانقاه بابا فرید

۱- مرید گرفتن: مرشد باید قبل از آن که کسی را به سلک صوفیان خود درآورد، غسل کند و شب را زنده نگه دارد و برای مرید دعا کند. بهتر است در روز پنج شنبه در وقت چاشتگاه و یا روز دوشنبه باشد. آنگاه مرید را هم رو در قبله و در جمع مریدان دیگر بنشاند. آیات قوارع را بخواند و بر روی او بدمد. مرید هم باید از قبل غسل کرده باشد. آنگاه شیخ مقرض بر دست گرفته و سه بار تکبیر بگوید و آنگاه سه و در بعضی نسخ یک تار موی از ناصیه مرید بردارد و در نسخه ای آمده که آنها را گرهی دهد و دفن کند. (نظام اولیا، ۱۰۲۰ ه.ق، ۴۲ب) در راحت القلوب به نقل از شیخ درباره ی این رسم چنین آمده است: «روز پنج شنبه نهم ماه شعبان سنه خمس و خمسين ستمائه دولت پایوس میسر شد... بر لفظ مبارک راند که در اسرار العارفین نبشته دیدم که چون مسلمانی خواهد که در ارادت یکی در آید (باید که خود) اول غسل کند، اگر تواند شب را زنده نگه دارد و خیریت خود و خیریت مرید از حضرت الوهیت در خواست کند. اگر شب زنده داشتن نتواند و شب را قوت نباشد، در روز پنج شنبه وقت چاشتگاه و یا در روز دوشنبه عزیزان صالحان را جمع کند، سجاده بیندازد و مستقبل قبله بنشیند. بعد از آن رکعتین استخاره بگزارد. پس

آنگاه مرید را پیش خود بنشانند؛ اما آیات قوارع بخواند بر وی دمد. پیش از آن بگوید تا غسل کند. بعد از آن که آیات قوارع خوانده باشد و بر وی دمیده او را بنشانند، چنانچه او نیز مستقبل قبله باشد، پس آنگاه مقراض بر دست گیرد تکبیر گوید به آواز بلند سه بار. در وقت راندن مقراض میان اهل سلوک مختلف است. بعضی گفته اند که این کلمه آن است که تکبیر گفتن روی در نفس اماره و متمرده گیرد، به حرب بیرون می آیم و عذر خواهیم و سنت غازی آن است که در محاربت بلند آمده است، بگوید تا فرشتگان به مدد او در آیند... چون از تکبیر سه بار فارغ شد، بیست یک بار کلمه توحید بر زبان راند و بیست یک بار استغفار بگوید. چون از استغفار و توحید فارغ شود، مقراض بر سر مرید راندن گیرد و یک موی از ناصیه او بستاند و بعد از آن بگوید: ملکا، پادشاهها بنده گریخته از حضرت تو بودست امان می طلبد در بندگی تو در آید چون بندگان بندگی نماید. می خواهد هرچه این زمان از غیر تو باشد آن همه عبرت او گردد.

بعد از آن یک بار دیگر از جانب ناصیه ی راست و یک بار از جانب چپ او بستاند. این هر سه تار موی یکی کند و بعضی مشایخ گفته اند که یک تار موی ناصیه او بستاند، زیادت نستاند. "(نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۱۶ ب و ۱۷ الف) در ضمن بیان این مطالب برای شیخ نیز ویژگی هایی قایل است تا بتواند با نظر کردن به مرید، باطن او را بشناسد و تشخیص دهد که قابل صیقل دادن و پذیرفتن است یا خیر، در آن صورت دست دهد و بیعت کند. این مطلب از این جهت حائز اهمیت است تا هر کسی که چنین ویژگی ای ندارد و در خود نمی بیند نمی تواند و نباید مرید برگزیند و به عبارت دیگر شایسته ی شیخی و مرشدی نیست.

"شیخ را این مقدار قوت می باید که چون آینده بر نیت ارادت به خدمت او در آید، به نظر نور معرفت و قوت ذات خود، زنگار سینه ی او صیقل دهد تا هیچ کدورتی در سینه ی او نماند. ... و اگر خود چنین نباشد، او را نشاید که مرید گیرد... می باید که (در) حرکات و سکنات نفوس ثلاثه ی او نظر کند؛ اول در مرید نظر کند که این تحفه مبتلا به نفس اماره است ... بعد از آن لوّامه نظر کند... بعد از آن بر نفس مطمئنّه... چون این جمله را که گفتیم به صیقل نظر خود روشن گرداند و بعد از آن دست دهد به شرف بیعت مشرف گرداند. اگر

کسی به طریق سنت اهل مشایخ و سلوک، مقراض راندن و گرفتن نداند، او گمراه شود و هم این بیچاره که در ارادت او درآید.» (همان، ۱۶ ب و ۱۷ الف)

۲- مقراض راندن: رسمی بود که پیر در هنگام مرید گرفتن موی ناصیه مرید را با خواندن آیات قوارع در حالی که بر او می دمید، کوتاه می کرد. (نگاه کنید به مثال نکته ۱- مرید گرفتن) این رسم آن قدر حائز اهمیت است که اگر شیخی در هنگام مقراض، اصول این کار را نداند، هم خود گمراه است و هم مریدش را گمراه می کند. از اصول این کار، یکی آن است که در هنگام کوتاه کردن مو، او را به مجاهده دعوت کند. در پایان این رسم، مراد به مبارکی این تشرّف، به مرید خود شیرینی می داد. در ضمن حکایت زیر از راحت القلوب، رسم مقراض به ابراهیم (ع) منسوب شده که جبرئیل آن را به وی تلقین کرده است.

«...بعد از آن دعاگوی عرضه داشت که مقراض کردن از که آمده است؟ فرمودند: که از مهتر ابراهیم، خلیل الله، صلوات الله علیه مروی است؛ اما تلقین از جبرئیل است علیه السلام در راندن مقراض.» (همان، ۱۶ الف)

در اهمیّت مقراض حکایتی آمده است که: "روزی حبیب عجمی و حسن بصری رضی الله عنهما نشستند. مردی پیامد گفت: من مرید فلانم. گفتند: نشان باز گو. پیر ترا چه فرموده است؟ گفت: پیر من مقراض راند و مرا هیچ نگفت. هر دو بزرگوار فریاد کردند که و هو مضل و ضال" (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۱۶ الف)

از دیدگاه بابا فرید مقراض، سرّی است از جانب حق، قطع علایق دنیاوی است و کار هر پیری مقراض راندن نیست. "...اما کار صحبت ارادت مقراض راندن است؛ زیرا چه مقراض یکی سرّی است از اسرار الهی هیچ کس بدین سر، اطلاع نیافت. اگر چه بعضی گفته اند که مقراض قطع علایق است میان بنده و مولی. پس مقراض این چنین کاری دارد اندازه ی هر کسی نباشد تا دست گیرد. پس درویش در اصل، عالم باید و یا صاحب قوه در راندن مقراض و خرّقه دادن." (همان، ۱۷ الف و ب)

شاید به همین دلیل است که هر کسی مقراض را منکر باشد، او زندیق است نه صدیق.

در اسرار الاولیا آمده است:

"خرقه از حضرت الهی است. پس ای درویش، هر که خود را بی خرقه و بی مقراض و بی صحبت و بی ارادت مرید گیرد، او گمراه بود نه مرید. آنگاه فرمود: که ای درویش هر که خرقه و مقراض را منکر بود، میان اهل سلوک و مشائخ طبقات زندیق بود نه صدیق." (دهلوی، بی تا: ۳۹)

نمونه ی دیگر، مقراض راندن خواجه عثمان هارونی بر خواجه معین الدین به دلیل بیان جزئیات بیشتر نقل می شود: "دستور دادند مستقبل قبله بنشین، بنشستند. فرمود: سوره ی بقره بخوان. خواندند. پس فرمود بیست و یکبار درود شریف بگو. گفتند. پس آن حضرت روی خود سوی آسمان کرد و دست خواجه بگرفت و فرمود: معین الدین تو را به خدا رسانیدم و مقبول حضرت او گردانیدم. پس مقراض بر سر مبارکش راند و کلاه چهار ترکی و گلیم خاصه مرحمت نمود و فرمود که یک شبانه روز مجاهده کن و هزار بار سوره اخلاص بخوان." (سرور مولایی، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

همان طور که بیان شد پس از مقراض نیز مرشد باید به دست خود، چیزی شیرینی در دهان مرید نهد.

"مرشد باید چیزی شیرینی به دست خود در دهن مرید کند و سه بار بگوید به حضرت الوهیت که الهی بنده را بطلب و راه خویش بر وی شیرین گردان. بعد از آن اگر شایان خلوت است، خلوت فرماید." (نظام اولیا، همان، ۱۸ الف) که البته این مورد، مشابه با رسم میان بستن فتیان است. سعید نفیسی شش شرط را برای میان بستن فتیان نام می برد که آخرین شرط این است که استاد حلوائی مخصوص میان بستن آماده کند. (نفیسی، ۱۳۴۵: ۱۴۹)

در باره ی این که این رسم نخستین بار از کی در میان متصوفه رواج یافت، اطلاع چندانی در دست نیست. برخی گمان کردند که این رسم منسوب به قلندران است و آنجا که مولوی نیز به گفته ی افلاکی برای مرید گرفتن، مقراض به کار می برد، در حقیقت مأخوذ از همین فرقه است؛ «افلاکی در چند مورد و با ذکر مناسبت، قید می کند که کسانی را که می خواستند به او انتساب جویند، به تراش واداشته اند (مناقب العارفین، ص ۳۹۱ و دو مورد دیگر) تردید نیست این آیین که با تراشیدن چند تار مو با قیچی از زلف، سبیل، ابروان و یا از میان دو ابرو عملی می شده است، از قلندریه که با تیغ، موی سر و سبیل و

ریش و ابروان را می تراشیده اند، به مولویه راه پیدا کرده است. چنان که همین آیین به طریقت های دیگر سهروردیه و بکتاشیه نیز از همان منشأ وارد شده است.» (گولپینارلی، ۱۳۸۶: ۲۶۱)

البته متذکر می شوم که در حکایات بررسی شده از راحت القلوب، تنها موی سر، بریده و قیچی می شد نه ابرو و سبیل و... به هر حال مجموع این حکایات نشان می دهد در قرن هفتم تراش دادن و مقراض کردن به عنوان اصل پذیرفته شده در بعضی خانقاه ها مورد توجه بوده است.

۳- خلوت کردن:

در هنگام خلوت باید که پیر جامه اش را در تن مرید بپوشاند تا از برکت آن جامه در دل مرید روشنایی حاصل شود. (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۱۸ب) بعد از آن از او بخواهد که با آواز بلند، ذکر بگوید.

"بعد از آن فرمود ذکر در طبقه جنیدیه، دوازده سال است و نزدیک ما چنانچه شیخ الاسلام فرمود که چندان ذکر بگوید تا هر تار موی که بر تن اوست، زبان گردد." (همان)

۴- خلعت و ولایت دادن: مشایخ چشت برای هر ناحیه و شهر و منطقه ای از طرف خود به مریدانشان ولایت می دادند. در حقیقت مرید اکمل به مقام خلیفگی می رسید. این رسم نیز آداب خاص خود را داشت. مرید می بایستی مریدی کامل باشد؛ زیرا که مردم از همه جا به او رجوع می کردند. به او مثال (فرمان) ولایت می سپردند و گاهی نیز چیزی از مرشد خود را مانند عصا یا خرقة ی خاص و یا دستار به او می دادند و در هنگام ولایت گرفتن نیز مرید می بایستی دو رکعت نماز می خواند و در همان هنگام که رو در قبله بود، شیخ دست او را می گرفت. روی به سمت آسمان می کرد و دعا می خواند. دستار و عصا و خرقة می دادند و سپس مثال ولایت می نوشتند و به دستش می سپردند. کیفیت ولایت هندوستان دادن به نظام الدین اولیا که در راحت القلوب و نیز اسرار الاولیا به آن اشاره شده است، به عنوان نمونه ذکر می شود:

"این بنده را به خلعت خاص مشرف گردانید که مولانا نظام الدین را ولایت هندوستان دادم و صاحب سجاده گردانیدم. همین که این سخن بر زبان راند، بنده بار دوم روی، زمین آورد. فرمان شد سر بر کن ای جهانگیر عالم! بر فور دستار شیخ قطب الدین بر

سر داشت، عطا کرد و عصا بر دست داد و خرقة بر دست خود پوشانید. فرمود: که برو دوگانه نماز بگذار. چون مسقبل شدم، دست گرفتند روی سوی آسمان کردند که برو ترا به خدای سپردم... الغرض بعد از آن شیخ بدرالدین اسحاق را فرمان شد که مثال بنویس، بده. چون ستم، سر من در کنار گرفت گفت: به خدای رسانیدم. آنگاه فرمود شیخ جمال الدین را ببین. "(همان: ۸۰)

از نظام الدین اولیا منقول است که هنگام خلافت دادن بابا فرید به وی گفت: "خداوند به تو علم و عقل و عشق داد و هر که در وی این سه صفت باشد، وی شایسته خلافت مشایخ است." (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۱۱۳)

نمونه ای دیگری از مثال ولایت که از طرف نظام الدین اولیا به خلیفه اش محمد کبیر اولیا داده شده به زبان عربی - که در آن لفظ چشتی به همین صورت و با چ بجای ج نقل شده - در دست است که ذکر آن خالی از فایده نیست. پس از خطبه و بیان نخستین دهنده و گیرنده ی ولایت که همان پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) باشد و سپس ذکر بقیه ی مشایخ تا نظام الدین چنین آمده: "وَ اَنَا فِي الْخَطَّةِ الْمَذْكُورَةِ وَ اِقْبَضَهَا وَ اَنَا اَعْطَيْتُ خِرْقَةَ وَ عَصَاً وَ مَقْرَاضاً وَ كَأْساً وَ سَلَّمْتُ مَا فِي قَلْبِي وَ رُوحِي وَ جَسْمِي وَ عَيْنِي وَ بَدْنِي وَ رِجْلِي وَ مَكَانِي وَ اسْرَارِي وَ اِعْلَانِي ظَاهِراً وَ بَاطِئاً لِابْنِي الْقَلْبِي وَ الْخَلِيفَةُ الْاسْرَارِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ وَ خَطْبَتَهُ خِطَاباً بِاسْمِ مَنْ اَسْمَاءُ الْجِشْتِي وَ هُوَ جَلالُ الدِّينِ وَ اَنَا اَقِيمُهُ فِي مَقَامِي بِهَذِهِ الْخَطَّةِ مَعَ سَوَادِهَا وَ اَنَا لَا اَخَذُ بِيَدِ رَجُلٍ مِنَ الرِّجَالِ مِنْ بَعْدِ هَذَا التَّارِيخِ ... "(سرور مولایی، ۱۳۸۶: ۲۰۱) مراحل ولایت دادن را می توان به این صورت طبقه بندی کرد:

- ۱- خلعت خاص دادن ۲- با لقب و عنوانی فرد را صدا زدن. در این طریقه معمولاً لقبی برای افراد قائل می شدند که ابتدای آن خواجه بود و انتهای آن به الدین ختم می شد؛ مانند خواجه غیاث الدین حسن و یا شیخ فریدالدین. و البته برای اقطاب خود معمولاً اصطلاح الحق و الشرع والدین را با هم به کار می بردند. ۳- صاحب سجاده گردانیدن (کنایه از این که صاحب خانقاه شود و به مقام شیخی برسد) ۴- روی بر زمین آوردن مرید به منظور ادای احترام و مراتب قدردانی ۵- دستار پوشاندن ۶- عصا بر دست مرید دادن ۷- خرقة به دست خود بر تن مرید پوشاندن ۸- نماز خواندن مرید پس از این مراحل

۹- دست مرید را گرفتن ۱۰- او را دعا کردن ۱۱- مثال ولایت نوشتن ۱۲- مثال را به دست مرید سپردن ۱۳- دوباره دعا کردن و نصیحت کردن ۱۴- دادن لوازمی خاص به خلیفه ی خود مانند: عصا، خرقة، مقراض و کاسه ۱۵- تعیین جایگاه و مقام ولایت شخص.

۵- دست بوسی: این سنت، بسیار مورد توجه پیران این فرقه بود؛ طوری که معتقد بودند اگر چنانچه دست پیری را ببوسند، به همه مطلوب خود می رسند و یا آن که گناهانشان بخشوده می شود، این رسم را به ابوالنجیب سهروردی نسبت می دهند. (محمود زیدی، ۱۳۵۳: ۱۴۲) البته در جای دیگری، از قول بهاءالدین زکریا ملتانی، دست بوسیدن را باعث رسیدن به مراد آورده اند و این عمل را به حسن بصری نسبت می دهند که علت توفیق حجاج یوسف را بوسیدن دست حسن بصری بیان می کند. (همان: ۱۴۶)

در راحت القلوب بیان می شود که شیخ در غره ی هر ماه می نشست و مردم آجودهن از صغیر و کبیر، دست او را می بوسیدند و شیخ دستش را بر مصلاً می کرد و به مردم هدایایی می بخشید.

"الحمد لله علی ذلک غره محرم سنه ست و خمسين و ستمائه دولت قدمبوس میسر شد. جمله خلق آجودهن از کبیر و صغیر و مشایخ و درویش و مسکین می آمدند، دست مبارک شیخ الاسلام را دست بوسی می کردند. خدمت شیخ الاسلام دست مبارک بر مصلاً می کرد از تنگه و جیتل (مسکوک رایج زمان) هر چه به بخت کسی می آمد، می داد و باز می گشت؛ اما از آیندگان هر چه می آمد شیرینی انبار بود، می دادند. قدری قدری به درویشان نیز بدادندی. آنروز هیچ کس غریب و شهری محروم نرفتگی و این رسم شیخ الاسلام بود که غره ی هر ماهی این چنین کردی." (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۷۰ ب)

در اسرار الاولیا آمده است که: "ای درویش، فردای قیامت چندین گناهکاران را از برکت بوسیدن دست بزرگان خواهند آمرزید و ایشان را از دوزخ خلاص خواهند داد." (دهلوی، بی تا: ۸۰)

اگر چه مشایخ دیگر طریقت چشتیه این امر را مهم می دانستند؛ اما بدین وصف و روش هیچ شیخی مانند بابا فرید، دست بوسی را مرسوم نکرده بود. در شاهدی که از راحت

القلوب نقل کردیم عبارت پایانی "این رسم شیخ الاسلام بود" نشان دهنده ی همین مطلب است.

۶- روی بر زمین آوردن در هنگام ادای احترام: یکی از آداب دیگر این طریقه، ادب احترام گذاشتن به مشایخ بود. به این ترتیب که همه برای ادای احترام در برابر شیخ خود می بایستی روی خود را بر زمین می آوردند. بعضی از علل و انگیزه های این کار عبارت بود از: اجازه ی ورود و خروج گرفتن، تسلیم شدن در برابر سخن شیخ، ادای احترام پیش از بیان خواسته خود، دعا خواستن.

آن چه این رسم را قابل تأمل می کند آن است که این عمل تنها از سوی خانقاهیان لحاظ نمی شد؛ بلکه مردم عادی هم که به خدمت شیخ می آمدند، همین کار را انجام می دادند و این ظن تقویت می شود که احتمالاً در زمان بابا فرید این نحوه احترام، مرسوم بود که برای پاره ای مقاصد، روی بر زمین آورند. به عنوان نمونه هم از رفتار مردم عادی و هم خانقاهیان به صورت جداگانه ذکر می شود:

روی بر زمین آوردن جوکی (برای ادای احترام)

"شیخ الاسلام هم در این حکایت بود که جوکی سرآمده رسید و مجاهده کشیده. به خدمت شیخ الاسلام درآمد. روی بر زمین آورد. هیبت حضور شیخ الاسلام نتوانست که سر برآرد. هم چنان سر بر زمین نهاده بماند. تا دیری بود. چون نظر شیخ برو افتاد با هیبت سخن داد که سر بر کن." (نظام اولیا، همان، ۳۵ ب)

روی بر زمین آوردن مسافری از مکه (برای ورود به مجلس و کسب اجازه برای صحبت کردن): "بعد از آن هم در این محل... حکایت کرد که وقتی مردی دیگر از حج بیامد، روی بر زمین آورد. گفت: من در حج بودم." (همان: ۳۵ الف)

روی بر زمین آوردن نظام اولیا و اجازه نشستن دادن به او در مجلس: "سعادت قدم بوس حاصل شد وقت چاشتگاه... طایفه مسافران نشسته بودند. دعا گوی روی بر زمین آورد. فرمان شد که نیکوکردی آمدی. ای دوست خدای! بنشین. نشستم." (همان: ۶۱ ب)

حتی وقتی شیخ حکایتی از زبان پیغمبر و یا صحابه نقل می کند، به این رسم اشاره می کند. "بعد از آن هم در این محل فرمود: که وقتی رسول صلی الله علیه و سلم نشست بود... پیغامبران گذشته را حکایت می کردند. در میان، صحابی از یاران رسول صلی الله علیه و سلم روی بر زمین آورد، برخاست، عرضه داشت کرد که...". (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق، ۶۵ب) این عمل یعنی قبل از سخن گفتن روی بر زمین آوردن بسیار در ملفوظات شیخ تکرار می شود. البته استناد سنت های خود به زمان پیغمبر در متون صوفیه، تنها گویای این واقعیت است که این سنت تا چه حد در نزد مردم و یا شیخ حائز اهمیت بود.

شایان ذکر است که زمانی که چشتیه دوران افول خود را می گذراند؛ یعنی در زمان شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (۷۵۷ ه.ق) تحت فشارهای مذهبی و سیاسی حاکمان وقت از جمله سلطان محمد تغلق، وی مریدانش را به رعایت مبادی شریعت ملزم کرده و توانست سلسله ی خویش را از خطر تعرض مصون دارد. به همین منظور بعضی رسوم چشتیه نظیر زمین بوسی را منسوخ گردانید. (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۲۲۰)

۶- شعر خوانی: شاعری به نام شمس دبیر در خانقاه شیخ حضور داشت و به مناسبات مختلف فی البداهه، اشعاری می سرود و یا اجازه می گرفت و اشعاری از شاعران دیگر از جمله نظامی می خواند. در این حکایت حضور شمس دبیر، شخصیت او و سلوک شیخ با او بیشتر مشخص می شود.

" شیخ الاسلام در این حکایت بود که شمس دبیر رسید. روی بر زمین آورد. بایستاد و باشد که شعر مدح شیخ الاسلام مطول آورده بود. اجازت طلبید تا بخواند. شیخ الاسلام فرمان داد که بخوان. شمس دبیر شعر ایستاده خواندن گرفت. شیخ الاسلام فرمان داد که بنشین بخوان. شمس دبیر بار دیگر خواند. آنگاه شیخ الاسلام هر بیتی را آنچه در آن بود بیان می کرد و در بعضی جا اصلاح و استحسان می کرد؛ چنانچه دل شمس دبیر خوش شد. در این میان شیخ الاسلام فرمود: که مطلوب چه داری؟ شمس دبیر گفت: مادر زال دارم در پرورش او می باشم و در معاش تنگی دارم. شیخ الاسلام فرمود: برو شکرانه بیار. الغرض شمس دبیر برفت. چند جیتل یکانی بیاورد... هر یکی را چیزی برسد... الغرض شیخ الاسلام فاتحه خواند. بیش، او را وسعتی پیدا شد و میان چند روز پیش سلطان غیاث الدین دبیر شد

و کار او بساخت". (نظام اولیا، همان، ۳۹ الف و ب) در این حکایت به صراحت بیان می شود که شیخ، شعر شمس دبیر را اصلاح می کرد و از این طریق سعی بر آن داشت تا دلش را خوش کند و به او التفات ورزد. این شاعر نامش شمس الدین و کارش دبیری بود. وطن اصلی وی را سنام و هم قوم و قبیله ی حسن سجزی دانسته اند. پس از دعای فریدالدین در حَقّش دبیر ناصرالدین محمود بغراخان شد نه سلطان غیاث الدین بلبن؛ تا آنجا کارش بالا گرفت که شاعری مانند امیر خسرو دهلوی در مدح او قصیده ای دارد به مطلع: «ناگهش مست ز گلزار برون آوردند/ وز ته مقنعه رخسار برون آوردند» در سال ۷۰۷ ه. ق وفات یافت. (احمد، ۱۳۸۶: ۴-۴۵۰)

البته ایستاده و یا نشسته خواندن شعر و نیز به ویژه شعری مدحی برای شیخ آن هم مطوّل، حالتی ملوکانه به شخصیت شیخ می دهد؛ اما چون شمس دبیر را بر آن داشت که اول شکرانه بیاورد و سپس دعای وسعت روزی در حق او کند، به تصویر شیخ در اذهان جلوه ای نیکو و عارفانه می دهد. علاقه ی شیخ به شعر تا بدان پایه بود که حتی اشعاری به فارسی و پنجابی و حتی عربی بدو منسوب است. تا آنجا که برخی معتقدند تخلّص وی فرید بود و گرنه شیخ خود را مسعود می خواند. (آریا، ۱۳۸۳: ۱۲۰) در همین جا یادآور می شویم که در صحّت این گفته، تردید وجود دارد. دست کم در راحت القلوب در موارد متعدّد، شیخ خود را فرید خوانده است؛ از جمله (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه. ق، ۳۶ الف) و نیز (سرور مولایی، ۱۳۸۶: ۱۶۷) و برخی دلایل دیگر صحّت این مدّعا را با تردید مواجه می کند. از نمونه های دیگر، حضور شمس دبیر می توان به روزهای پایانی عمر شیخ اشاره کرد و با خواندن اشعار نظامی چنان تأثیری بر شیخ نهاد که بارانی خاصّ خود را به او بخشید:

"چون شیخ الاسلام، قدس الله سره العزیز، این سخن تمام کرد، شمس دبیر پیش شیخ الاسلام حاضر بود. روی بر زمین آورد. گفت: نظم از گفتار خواجه نظامی فراهم آمده است اگر به مرحمت فرمان شود بخوانم فرمان شد، بخوان. چون شمس دبیر، این نظم بخواند، شیخ الاسلام - قدس الله سره العزیز - چنان در گرفت که یک پاس روز افتاده و وقتی با راحت بود. و آنروز بارانی خاصّ به شمس دبیر عطا شد و بعد خواندن این نظم در تلاوت مشغول شد." (نظام اولیا، همان: ۸۲ الف و ب)

۷- نامه خوانی: از رسوم دیگری که وجود آن در خانقاه مایه ی تأمل است، می توان به رسم نامه خواندن اشاره کرد که پاره ای ویژگی های آن، مشابه شعر خوانی است. هر چند در اثر مورد بحث ما به تعداد اندکی انعکاس یافته؛ اما به هر حال حاکی از آن است که این رسم در خانقاه شیخ، حضوری جدی داشته است. در نمونه ای که ذکر می شود مولانا بدرالدین داماد شیخ و خادم خاص وی به عنوان مسؤل خواندن نامه های شیخ نیز معرفی می شود. در قسمت خلعت دادن هم که گذشت او را مسؤل نوشتن نامه ولایت می بینیم. (ن.ک. شماره ۴) همه ی این ها مواردی است که ثابت می کند شیخ در اداره ی خانقاهش، تشکیلات و قواعد خاصی را لحاظ می کرد. "مولانا بدرالدین اسحاق را فرمودند که قاضی حمیدالدین ناگوری رحمه الله علیه مکتوبی فرستاده است آن بیار آنرا به خدمت شیخ الاسلام آوردند. فرمود: که بایست بخوان. مولانا بدرالدین بایستاد و خواندن گرفت." (همان: ۳۰ الف)

در اینجا هم ایستاده خواندن، نمود بارزی دارد و احتمالاً بعضی نامه ها نشسته خوانده می شد؛ حال یا با توجه به احوال شیخ و یا احوال نویسنده ی مکتوب!

۸- کلاه دادن: در هر دو اثر به جا مانده از سیر و سلوک بابا فرید، از کلاه دادن با تأکیدی خاص یاد می شود، تا آنجا که به مرید و صوفی اهل طاقیه خطاب می شد. به نظر شیخ، کلاه و خرقة را که از لوازم صوفی است، به هر کسی نمی توان داد. کلاه چشستیه چهار ترکی بود و هر ترک آن تأویلی داشت بر شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت، سابقه ی آن از نظر شیخ به عهد پیامبر می رسید که نخستین بار بر سر حضرت علی (ع) نهادند. البته کلاه از لوازمی بود که هم مرشد به مراد می داد خصوصاً در هنگام خلیفه قرار دادن و هم مرید به دیگران می داد در هنگام بیعت دوباره کردن و توبه. دو نوع خاص کلاه -طاقیه - مرسوم بود: یا متصل بود و سفید رنگ که به آن لاطیه می گفتند و بنا بر نظر شیخ اهل صفه همین نوع را بر سر می گذاشتند. یا رها بود و سیاه رنگ. "و این طاقیه دو نوع بود؛ یکی متصل بر سر بسته می شد که به آن لاطیه هم می گفتند و سفیدرنگ که رسول (ص) آن را بر سر می نهاد و اهل صفه هم آن را اختیار کردند و دیگر متصل نبود، بلند و

برافراشته و سیاه بود. بعضی از اهل مشایخ هم این نوع را بر سر می گذاشتند؛ ولی حضرت رسول (ص) آن را کمتر بر سر می بست." (دهلوی، بی تا: ۶۳)

گویا علاوه بر آن که در هنگام بیعت کردن به افراد کلاه داده می شد، نمونه های آن را در طریقت های دیگر می توان دید؛ مانند فتیان (ریاض، ۱۳۸۹: ۷۱) و مولویه (گولپینارلی، ۱۳۸۶: ۵۳۸ - ۵۴۲)؛ شواهد دیگری از کتاب راحت القلوب در دست است که نشان می دهد زمانی که مریدی پس از ارتکاب گناهی توبه می کرد، یا زمانی که شیخ به مریدی خلافت اعطا می کرد یا از طرف مرشد و یا مرید کلاه داده می شد. از جمله به نظام الدین اولیا در هنگام خلافت کلاه دادند که ذکر آن گذشت و یا والی سیوستان که به عنوان نمونه ذکر می شود، این رسم کلاه دادن به جا آورده شد. "هم در این محل درویشی با چند نفر درویشان صوف پوش از بیت المقدس رسیده بودند. به خدمت شیخ الاسلام بیامدند، روی بر زمین آوردند. فرمان شد بنشینید. بنشستند. هر بار که آن بزرگ تیز، نظر بر روی مبارک شیخ الاسلام می کرد، شیخ الاسلام سر فرود می کردند. آن درویش را چون طاقت نماند برخاست. سر در قدم آورد و گفت: ای مخدوم شما را من در بیت المقدس جاروب دادن دیده ام پرسیده ام شما کیانید؟ فرمودند: که من فرید اجود هنی ام. شیخ الاسلام گفت: آری هم چنین است؛ اما ترا عهد چه بوده است که گفته ای به کسی نگویم... هم به خدمت شیخ الاسلام بیعت کرد کلاه یافت. او را خلافت سیوستان دادند، او آنجا رفت." (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه. ق: ۳۶ ب و ۳۷ الف)

از موارد دیگر زمانی است که فردی به نام شهاب الدین غزنوی از مریدان وی به خاطر سخنی کذب و ارتکاب عملی ناشایست به دستور شیخ پس از توبه و بیعت دوباره ملزم به دادن کلاه می شود. "شیخ الاسلام هم در این حکایت بودند که درویش شهاب الدین غزنوی گفتندی از مریدان شیخ الاسلام بیامد. روی بر زمین آورد. فرمان شد بنشین. نشست. باشد که آن درویش را والی لاهور مبلغ صد دینار کم یا بیش داده بود برای خدمت شیخ الاسلام. آن درویش نیمه ی خود داشته بود، پنجاه تنگه به خدمت شیخ الاسلام آورد. شیخ الاسلام تبسم کردند که شهاب الدین نیکو قسمت برادروار کرده ای، درویشان را این نوع نیکو نباشد. از حد شرمنده شد. برفور دینار راست کرد به خدمت آورد. شیخ الاسلام فرمود:

اگر ترا این ترغیب نمی کردم، تو در این کار چیره می شدی بیش هرگز به مقصد مردان نمی رسیدی. آن صد دینار همو را دادند و گفتند: باز بیعت از سر کن که در آن بیعت خلل بود. اکنون برو هر کرا کلاه دادنی است بده کار تو شد". (نظام اولیا، ۱۰۱۵ ه.ق. ۳۷ الف و ب) اگر کلاه از طرف پیر قرار است عطا شود، باز هم الزاماتی داشت. می باید پیر با نظر معرفت، زنگار از سینه ی مرید پاک گرداند و وقتی دانست که درون و بیرون او، صاف و صیقل خورده است آن گاه کلاه صوفیانه بر سر مرید نهد. حتی اگر این کار سال ها به طول انجامد! طوری که خواجه یوسف چشتی پس از یک سال خدمت کردن به مریدان کلاه می داد. (دهلوی، بی تا: ۶۴)

البته از بعضی سخنان دانسته می شود که عده ای برای گرفتن کلاه به نزد مشایخ می آمدند تا به هر نحوی برای خود وجهه ای کسب کنند. به همین دلیل این سنت مثل باقی رسومات چشتی با دقت و سخت گیری همراه بود تا مرشد اصلح، مریدی صادق النفس بیابد. "آنگاه فرمود که ای درویش پیر طاقیه به خلق خدای، کسی را دهد که او را ظاهر و باطن روشن بود. همین که آینده بر التماس کلاه برو بیاید، اول به نظر نور معرفت، زنگار درون سینه او را از جمله ملوثات دنیا و جز آن صیقل دهد تا درون و بیرون او پاک گردد و هیچ آرایش نماند. آنگاه او را کلاه دهد و اگر نه هم خود در ضلالت افتد و هم آن بیچاره را که برو برای ارادت آمده باشد." (همان: ۶۵) کلاه چشتیه چهار ترکی بود و هر ترک آن را به شریعت و حقیقت و طریقت و معرفت باز می گردانند. "پس ای درویش طاقیه چهار خانه دارد؛ اول خانه ی شریعت است. دوم خانه ی طریقت است. سوم خانه ی معرفت است. چهارم خانه ی حقیقت است." (همان: ۶۶)

چهار ترکی بودن کلاه را به پیغمبر منسوب می کنند که حضرت جبرئیل از طرف خدا چهار پرکاله کلاه از بهشت آورد و به حضرت داد و فرمود هر کرا خواستی بده و او را خلیفه ی خود گردان. پیامبر کلاه یک ترکی را به ابوبکر و دو ترکی را به عمر و سه ترکی را به عثمان می دهد و چهار ترکی را به دست خود بر سر مبارک حضرت علی (ع) می نهد. "و گفت: ای علی این کلاه تست. هر که را بدانی از اهل صفه، این کلاه بدهی که مرا فرمان بود کلاه چهار ترکی علی را بدهی." (همان: ۶۴)

نتیجه

در خانقاه‌های چشتیه، آداب و سننی بر پا بود که بررسی نحوه یانجام آن‌ها، ما را با نظام خانقاه‌های صوفیان شبه قاره آشنا می‌کند؛ مانند مرید گرفتن و مقراض کردن: در هنگام مرید گرفتن، شیخ غسل کرده چند تار موی مرید را با قیچی کوتاه می‌کند و در پایان مراسم، شیرینی در دهان مرید می‌گذاشت. خلیفه قرار دادن: اجازه ی دایر کردن خانقاه و ارشاد دیگران از سوی شیخ بود؛ نامه خوانی: مسؤل نگارش و خواندن نامه‌های خانقاه، خادم خاص شیخ بود. شعر خوانی: خواندن اشعار مدحی در وصف بابا فرید و غیر مدحی در خانقاه. روی بر زمین آوردن: نوعی احترام خاص برای درخواست حاجت یا ورود و خروج به مجلس و یا بیان هر نوع سخن و شعری بود. کلاه دادن: نشانه ی اعتبار صوفی بود. کلاه چهار ترکی چشتیه از لوازمی بود که هم مرشد به مراد می‌داد هم مرید به دیگر صوفیان.

منابع

- ۱- احمد، ظهور الدین، **تاریخ ادب فارسی در پاکستان**، ج اول، ج اول، ترجمه و تحشیه ی شاهد چوهدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۵.
- ۲- آریا، غلامعلی، **طریقت چشتیه در هند و پاکستان**، ج اول، تهران: زوار، ۱۳۸۳.
- ۳- جامی، نورالدین عبدالرحمان، **نفحات الانس من حضرات القدس**، ج پنجم، تصحیح و مقدمه ی محمود عابدی، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- ۴- چشتی، الله دیه، **خواجهگان چشت (سیر الاقطاب)**، ج دوم، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران: علم، ۱۳۸۶.
- ۵- حداد عادل، غلامعلی و دیگران، **دانشنامه ی جهان اسلام**، ج ۷، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، ج ۵، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۷- دهلوی، بدرالدین اسحاق، **اسرار الاولیا**، مطبع نامی پاکستان (چاپ سنگی)، بی تا.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، **ارزش میراث صوفیه**، ج سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۳.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، **دنباله ی جستجو در تصوف ایران**، ج پنجم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۰.
- ۱۰- سهروردی، شهاب الدین، **عوارف المعارف**، ج چهارم، به اهتمام قاسم انصاری، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
- ۱۱- شفیعی کدکنی، محمد رضا، **قلندریه در تاریخ**، ج اول، تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- ۱۲- شیرازی، محمد معصوم (معصومعلیشاه)، **طرایق الحقائق**، ج ۲، ج دوم، تصحیح و مقدمه، جعفر محبوب، تهران: سنایی، ۱۳۸۲.
- ۱۳- گولپینارلی، عبدالباقی، **مولویه پس از مولانا**، ج سوم، ترجمه ی توفیق ه سبحانی، تهران: علم، ۱۳۸۶.

- ۱۴- محدث دهلوی، عبدالحق، **اخبار الاخبار فی اسرار الابرار**، چ اول، تصحیح و توضیح علیم اشرف خان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- ۱۵- محمود زیدی، شمیم، **خلاصه العارفين**، چ اول، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳.
- ۱۶- نظام اولیا بدایونی، محمد، **راحت القلوب**، نسخه ی خطی دانشگاه تهران به شماره ی ۱۰۱۵، ۱۱۳۳/۲، ه.ق.
- ۱۷- نظام اولیا بدایونی، محمد، **راحت القلوب**، نسخه ی خطی دانشگاه تهران به شماره ی ۳۷۵۴، ۱۰۲۰، ه.ق.
- ۱۸- نظامی، خلیق احمد، **تاریخ مشایخ چشت**، کراچی، مکتبه عارفین، ۱۹۷۵ م.
- ۱۹- نفیسی، سعید، **سرچشمه های تصوف در ایران**، چ اول، تهران: کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۵.
- ۲۰- همدانی، میر سید علی، **فتوت نامه**، چ اول، تصحیح محمد ریاض، تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.

References

- 1- Ahmad, Zohuroddin, **The History of Persian Literature in Pakistan**, 1st vol., 1stEd., translated and fixed by Shahed Chuhdari, Tehran: Humanity Research Room, 1385.
- 2- Aria, Gholam Ali, **The Method of chashtiye in Pakistan and India**, 1stEd., Tehran: Zavvar, 1383.
- 3- Dehlavi , Badroddin Eshaq, **Arar-al-owliya**, Pakistan Printing Press (Lithography), ---
- 4- Jami, Nuroddin Abdorahman, **NAFAHATOL ONS MEN HAZARAT aL GHODS**, 5thed., Revised and Prefaced by Mahmud Abedi, Tehran: Sokhan, 1386.
- 5- Chashti, Allah Dih, **The Epicenes of Chasht (Seyr-al Aqtab)**, 2ndEd., Revised d by Mohammad Soroar Molaeei, Tehran: Elm,1386.
- 6- Haddad Adel, Gholam Ali et al, **The Encyclopedia of the World of Islam**, 7th vol., Tehran, The Institute of Islamic Encyclopedias, 1375.
- 7- Dekhoda, Ali Akbar, **Loghat nameh**, 5th vol., 1stEd., Tehran, Tehran University Press, 1373.
- 8- Zarrinkub, Abdolhoseyn, **arzesh-e-miras-e-sufiye**, 3rdEd., Tehran: Amir Kabir, 1353.
- 9- Zarrinkub, Abdolhoseyn, **Donbal-ye-jostoju dar tasaff-e Iran**, 5thEd., Tehran: Amir Kabir, 1380.
- 10- Sohrevardi, Shahabodddin, **Avarefal Maa'ref**, 4th ed., Completed by Qasem Ansari, Tehran: Elmi o Farhangi,1386.
- 11- Shafi-ye Kadkani, Mohammad Reza, **Ghalndariye dar tarikh**, 1st ed., Tehran: Sokhan, 1386.
- 12- Shirazi, Mohammad Ma'soum (Ma'soum Ali Shah), **TARAYEGHOL HAGHAYEGH**, 2nd vol., 2ndEd., Revised and Prefaced by Ja'far Mhjub, Tehran: Sanayi, 1382.
- 13- Goulpinarli, Abdolbaqi, **Molaviyeh pasaz Molavi**, 3rdEd., Translated by Tofiq H. Sobhani, Tehran: Elm, 1386.
- 14- Mohaddes Dehlavi, Abdolhaq, **Akhbarol Akhyar fi Asrarol Abrar**, 1stEd., Revised and Explained by Alim Ashraf Khan, Tehran: The Community of Cultural Works and Glories, 1383.
- 15- Mahmud Zeydi, Shamim, **Kholasatol Arefin**, 1stEd., The Persian Research Center of Iran and Pakistan, 1353.

16-Nezami, Khaliq Ahmad, **Tarikh-emashayekh-e-chashtiye**, Kerachi, The Academy of Seosophists, 1975.

17-Nafisi, Sae'ed, **Sarcheshme-ha-ye-lassavvop dar Iran**, 1stEd., Tehran, Foruqi Library, 1345.

18-Hamedani, Mir Seyyed Ali, **Fotovat Nameh**, 1st ed., Revised by Mohammad Riaz, Tehran: Asatir, 1389.

The Manuscript:

19-Nezam Owliya ye Badayuni, Mohammad, **Rahatol Qolub**, The Manuscript of Tehran University, NUM. 1133/2,1015.

20-Nezam Owliya ye Badayuni, Mohammad, **Rahatol Qolub**, The Manuscript of Tehran University, Num.3754, 1020.

